

## **The Analysis of the Dysfunctional or Absent Father Figure in Children's Atheism**

**Ismaeil Alikhani\***

### **Abstract**

Denial of God is caused by two types of factors: epistemic or argumentative and non-cognitive or non-argumentative. The non-cognitive factors of atheism appear in various psychological, social, political and economic forms. The question before this article is that does the physical absence of father or his inefficiency and corruption, as a non-cognitive factor, play a role in the children's denial of God in adulthood? With the analytical descriptive method, that is, by referring to different points of view related to this idea, this research has explored the cause of the link between the two from various dimensions. The result of this research is that: A) Many of the rejections and denials of God in adulthood, especially in Western Christian societies, have their roots in a person's childhood and unconscious factors, including the lack of a father or a good father; B) But we cannot ignore other factors and the fact that this factor is ineffective or less effective in other societies and cultures.

**Keywords:** Atheism, Non-Cognitive Factors, Absent Father, Dysfunctional Father.

\* The Assistant Professor of Kalam, Iranian Institute of Philosophy, E.alikhani@irip.ac.ir

Date received: 2022/02/26, Date of acceptance: 2022/04/17





## واکاوی نظریهٔ فقدان یا ناکارآمدی پدر در خداناباوری فرزندان

اسماعیل علی‌خانی\*

### چکیده

انکار خداوند ناشی از دو گونه عوامل معرفتی یا برهانی و غیرمعرفتی یا غیراستدلالی است. خود عوامل غیرمعرفتی الحاد در گونه‌های مختلف روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی بروز می‌یابد. پرسش پیش‌روی این نوشتار این است که آیا فقدان فیزیکی پدر یا ناکارآمدی و فساد او، به‌عنوان عامل غیرمعرفتی، نقشی در انکار خداوند از سوی فرزندان در سنین بزرگ‌سالی ایفا می‌کند یا خیر؟ این پژوهش با کمک روش توصیفی - تحلیلی، یعنی با استناد به دیدگاه‌های مختلف مربوط به این ایده علت‌پیوند میان آن دو را از ابعاد گوناگون کندوکاو کرده و شواهدی بر این‌باور ذکر کرده است و درنهایت با روش تحلیلی - انتقادی به ارزیابی و نقد آن پرداخته است. حاصل این پژوهش این است که: الف) بسیاری از رد و انکارهای خداوند در سنین بزرگ‌سالی، به‌ویژه در جوامع مسیحی غرب، ریشه در کودکی شخص و عوامل ناخودآگاه از جمله فقدان پدر یا پدر خوب دارد؛ ب) اما نمی‌توان از عوامل دیگر و نیز بی‌تأثیر یا کم‌تأثیر بودن این عامل در جوامع و فرهنگ‌های دیگر غافل بود.

**کلیدواژه‌ها:** خداناباوری، الحاد، عوامل غیرمعرفتی، فقدان پدر، پدرناکارآمد.

\* استادیار، گروه کلام مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، E.alikhani@irip.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۷



## ۱. مقدمه

سخن در باب وجود، اوصاف، و عملکرد خداوند یا امر متعال از مهم‌ترین موضوعات معرفتی است. خدا تأثیری بس عظیم در تاریخ انسان داشته است و یکی از بزرگ‌ترین ایده‌های بشر در همه دوران‌ها بوده است (آرمسترانگ ۱۳۹۲: ۱۰). این موضوع در طول تاریخ اندیشه برای بشر مسئله بوده و پیوسته اذهان توده‌ها و اندیشمندان را به خود جلب کرده و هنوز یکی از بحث‌های مهم فلسفی الاهیاتی است.

اثبات یا انکار خدا به بیان استاد مطهری

قطعاً حساس‌ترین و شورانگیزترین موضوعی است که از فجر تاریخ تا کنون اندیشه‌ها را به خود مشغول داشته و می‌دارد ... گمان نمی‌رود هیچ اندیشه‌ای به اندازه این اندیشه دغدغه‌آور باشد. هر فردی که اندکی با تفکر و اندیشه سروکار داشته است لااقل دوره‌ای از عمر خویش را با این دغدغه گذرانده است (مطهری ۱۳۷۵: ۸-۹).

درباره عوامل مختلفی که باعث اقبال افراد به خداوند یا ادبار از او می‌شود سخن بسیار است. عوامل مختلف معرفتی و غیرمعرفتی می‌توانند افراد را به این دو باور سوق دهند. ما در این نوشتار به یکی از عوامل غیرمعرفتی انکار خداوند می‌پردازیم؛ عاملی که طرفداران آن مدعی‌اند که به صورت ناهوشیار و ناخواسته در باور و شناخت افراد اثر می‌نهد. این عامل نقش فقدان پدر یا ناکارآمدی و فساد اوست. این ایده امروزه مطرح است که بسیاری از کسانی که سر از الحاد درآورده‌اند دوران کودکی را بدون پدر یا پدری شایسته به سر برده‌اند. ما در این جا نخست به تأثیر عوامل غیرمعرفتی در شناخت و باور انسان‌ها و نیز تأثیر ضمیر ناهوشیار اشاره‌ای داریم و در ادامه، با بررسی جایگاه ویژه پدر و مادر در خداباوری یا بی‌خدایی فرزندان، ایده فقدان یا ناکارآمدی پدر را تبیین می‌کنیم و در نهایت، با واکاوی علل تشابه پدر با خدا و نیز علل تأثیر فقدان و ناکارآمدی پدر در بی‌خدایی فرزندان به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

## ۲. پیشینه بحث

در بررسی تأثیر نقش باور و شیوه تربیت والدین، به ویژه مادر، در تربیت دینی و خداباوری و نیز معضلات تربیتی و اجتماعی فرزندان نوشته‌های بسیاری به چشم می‌خورد که خارج از حیطه بحث این نوشتار است. اما برای نمونه به یکی اشاره می‌کنیم: «نقش شخصیت مادر

در تربیت دینی فرزند» که در زمستان ۱۳۸۹ در مجله طهورا به چاپ رسیده است و به نقش مهم مادر در شکل‌دهی تربیت دینی فرزندان می‌پردازد.

نکته مهم در این‌جا این است که عمده و بلکه همه نوشته‌ها درباره نقش و تأثیر والدین در تربیت دینی فرزندان و البته، به صورت ضمنی، حضور آنان در کنار خانواده است و کسی به تأثیر عدم حضور آنان در خداناباوری فرزندان پرداخته است.

بنابراین، آنچه ما در بررسی پیشینه این نوشته مدنظر داریم، نوشته‌هایی است که به صورت مستقیم به موضوع این نوشتار پرداخته باشند. به همین دلیل، در بررسی مربوط به این موضوع به صورت خاص به یک مقاله دست یافتیم که تقریباً به صورت مستقیم به موضوع فقدان پدر در خانه و تأثیر آن در فرزندان پرداخته‌اند. این مقاله نوشته‌ای است تحت عنوان «پدر ناکارآمد؛ بررسی علل گرایش به الحاد از دیدگاه جان جی پاسکوینی» که در شماره ۳۸ مجله فلسفه دین به چاپ رسیده است. چنان‌که از عنوان مقاله برمی‌آید، این نوشتار تنها به تأثیر فقدان پدر یا پدر ناکارآمد در الحاد فرزندان از منظر الاهی‌دانی به نام جان پاسکوینی پرداخته است. البته این مقاله نیز به تمامه به این موضوع اختصاص ندارد و با وجود عنوان فوق عوامل دیگر الحاد از منظر او نظیر معضلات ناشی از کلیسا، بحران هویت، رسانه‌ها، و ... را نیز طرح کرده است.

### ۳. مفهوم الحاد و خداناباوری

دلالت و شمول معنایی واژه «الحاد» در جهان اسلام در طول تاریخ تغییر یافته و امروزه معنایی متفاوت با مقصود پیشینیان مدنظر است. الحاد در معنای نخست آن مترادف «انحراف» است، انحراف از یک راه یا آیین؛ اما به تدریج در ادبیات اسلامی معنایی ثانوی یافته و به یک اصطلاح تبدیل شده است: «انکار ادیان به نحو عام، یا اسلام به نحو خاص و انکار خدا». الحاد در معنای آغازین به معنای انحراف از نبوت و انکار نبوت و انبیا یا حداقل نبوت پیامبر اسلام (ص) بود، نه انکار خداوند؛ اما امروزه، در زبان فارسی الحاد معنایی وسیع‌تر و فراتر از انکار انبیا یافته است: «انکار خداوند». امروزه ملحد عموماً مترادف با فرد خداناباور دانسته می‌شود؛ پدیده‌ای که در ادبیات قدیم اسلامی از آن با عناوینی چون «دهری»، «طبیعی»، و «زندیق» یاد می‌شده است.

البته گفتنی است که با توجه به اهمیت میانجی و واسطه میان خدا و بشر در تمدن خاورمیانه و نقش پیامبران در این واسطه‌گری و این‌که پیامبران در این تمدن مهم‌ترین نقش

را در حیات دینی بشر داشته‌اند، الحاد (حداقل در خاورمیانه) به‌طور طبیعی به پدیده نبوت، که بنیان و جوهره دین فرض می‌شود، تاخته است و اکثر زندیق‌ها و دهریون تمدن خاورمیانه تمرکز خود را بر انکار نبوت نهاده‌اند، حال آن‌که در سایر تمدن‌ها تیر خود را مستقیم به سوی خدا نشانه رفته‌اند؛ هرچند فرق چندانی در نتیجه نهایی این دو رویکرد نیست و هر دو در نهایت به انکار دین می‌انجامد. یونان باستان و مغرب‌زمین دوران اخیر، با انکار خدای نامتناهی، دین را نفی کرده و می‌کنند و الحاد تمدن خاورمیانه نیز با انکار نبوت و پیامبران پایه‌های دین را سست کرده است (بدوی ۱۳۹۸: ۹-۱۰).

در باور برخی از اندیشمندان، پاره‌ای از واژگان غربی مربوط به بحث، نظیر واژه «آتئیسم» و مشتقات آن، دارای بار معنایی‌ای فراتر از یک واژه هستند. در ادبیات فلسفی «آتئیسم نوین» کاربردی وسیع‌تر از معانی الحاد و ضد دین به‌ذهن متبادر می‌کنند، به‌گونه‌ای که حتی بی‌معنابودن یا ناسازگاربودن مفاهیمی چون خدا و دین را نیز در بر می‌گیرد (Flew 1996: 26).

به‌هرروی، خداناباوری انکار خدای واحد متشخص و معین با اسماء و صفات مشخص و واضح است که خود را در عالم طبیعت و عالم انسانی آشکار می‌سازد: خدای خالق، مدبر، هدایت‌کننده مخلوقات، نامتناهی، قائم به ذات، تغییرناپذیر، کامل، عالم مطلق و قادر مطلق؛ نه خدای متافیزیک: بی‌نام، مبهم، رازآلود، نامتعیین، و انتزاعی (الدرز ۱۳۸۱: ۱۴۶). بنابراین، مقصود هر دو گزاره خداناباوری سلبی و ایجابی است؛ یعنی این‌که خداناباور کسی است که هیچ‌گونه باوری به خدای واحد شخصی ندارد و کسی که عقیده دارد هیچ‌گونه خدایی وجود ندارد.<sup>۱</sup>

به‌بیان‌دیگر، هرچند واضح است که نمی‌توان تعریف جامعی از الحاد ارائه داد که همه مصادیق را به یک‌سان و جامع در بر گیرد، مقصود از خداناباوری بی‌اعتقادی به خدا در نظر و عمل است. چنین رویکردی مربوط به کسی است که بر الحادش پامی فشارد؛ الحاد حقیقتاً شیوه زندگی او شده است. در این‌جا مقصود از الحاد این است که کسانی بدون باور به خدا زندگی می‌کنند، هرچند نتوانند وجود خدا را نیز رد کنند.

به‌عبارت‌دیگر، مقصود از الحاد در این‌جا انکار خدا به‌صورت آگاهانه و عامدانه با دلایل علمی و فلسفی و بدون آن‌هاست. ملحد کسی است که به خودبستگی عالم معتقد است، این‌که جهان موجدی خارج از خود ندارد؛ نه کسی که هیچ آگاهی‌ای از خدا ندارد و

بنابراین خداپرست نیست یا کسی که خدا را انکار نمی کند، اما به گونه ای زندگی می کند که گویی خدا وجود ندارد و هیچ یک از قوانین الهی در زندگی او جاری نیست. بنابراین، ما در این جا با اندکی تسامح واژگان «الحاد»، «خداناباوری»، و «بی خدایی» را به یک معنا به کار می بریم و مقصود هم انکار نظری وجود خداوند، خالق آسمان ها و زمین، و انسان هاست، نه دقت های عقلی و ... که مثلاً خداناباوری شامل شک گرای، لادری گری، و ... نیز می شود.

#### ۴. تأثیر عوامل غیر معرفتی در شناخت و باور

هر چند فیلسوفان، به ویژه فیلسوفان اخلاق، بر این باورند که انسان ها، به حکم انسان بودن، در داوری ها و باورهایشان تابع دلیل و برهان هستند و مسئولیت عقلانی و اخلاقی آنان حکم می کند که نظریاتی را بپذیرند که دلیل معتبر و کافی برای اثبات آن داشته باشند، مجموع باورها و نظرهایی که هر انسانی می پذیرد هم سو با مسئولیت عقلانی و اخلاقی یاد شده نیست. بررسی اعتقادات و حالات روحی و روانی انسان ها نشان می دهد که طرق متعدد دیگری برای قبول نظریات و باورها وجود دارد. به بیان دیگر، شکل گیری باورها در انسان در گرو فعالیت عواملی چند است که از جهات گوناگون به عوامل انفسی و آفاقی، بیرونی و درونی، ارادی و غیر ارادی، معرفتی و غیر معرفتی، و ... تقسیم می شوند (جوادپور ۱۳۹۴: ۶۲۳-۶۵۲).

انواع پیش داوری ها و تعصب ها، تعلیم و تربیت، آداب و رسوم، نیازهای روان شناختی، بیم ها و امیدها، و آرای برخاسته از تخیل و مد به خوبی می توانند کار آزادانه عقل را تحت تأثیر قرار دهند و مانع آزادی عمل عقل شوند (Wainwright 1995: 43).

این اصل که معرفت می تواند (نه لزوماً) بر علل غیر معرفتی مبتنی باشد پیوسته طرف دارانی به ویژه در ادیان داشته است، هر چند در دوران اخیر بر پیروان آن افزوده شده است. دیدگاه های معرفت شناختی فیلسوفانی چون کانت، هیوم، مارکس، نیچه، و ویلیام جیمز هر یک به سهم خود در این روی داد دخیل بوده است.

نقش تأثیر عوامل غیر معرفتی در فرایند کسب شناخت و باور موضوعی مهم است که در دوران اخیر نخست مورد توجه ویلیام جیمز، روان شناس برجسته دین آمریکایی، قرار گرفت. او در مقاله «اراده معطوف به باور» نشان داد که با وجود این پندار که باورهای

انسان‌ها دارای پشتوانه استدلالی است، همواره عوامل غیرمعرفتی نظیر بیم و امید، عشق و نفرت، و منافع شخصی مرتبط با سرشت انسان‌هاست که باورهای آن‌ها را می‌سازد (James 1956).

به‌باور ویلیام جیمز، عوامل معرفتی سهم ناچیزی در باورهای افراد دارند و با عوامل غیرمعرفتی قابل‌قیاس نیستند. به نظر او، هرچند عوامل معرفتی عمیق و ارزش‌مندند، اما با سطح زندگی انسان تماس دارند و به عمق آن نفوذ نمی‌کنند؛ برخلاف عوامل غیرمعرفتی که چنین‌اند. او در کتاب *دین و روان* پس از تبیین روش استدلالی و تعقلی می‌گوید: باوجود اهمیت بسیار روش تعقلی و استدلالی، با نگاه به زندگی و تلاش‌های فکری و روحی بشر باید اقرار کنیم که آن قسمتی که از تجربیات استدلالی و تعقلی جدا بوده و بشر آن را در باطن خود به‌طور خصوصی بنا کرده است با بخشی که بشر از طریق روش تعقلی و استدلالی به‌دست می‌آورد قابل‌مقایسه نیست.

ویلیام جیمز در میان هشت عامل مؤثر در فرایند تکوین باور تنها یک عامل را از آن استدلال می‌داند و هفت عامل دیگر را عوامل غیرمعرفتی می‌داند: بیم، امید، عشق، نفرت، منفعت شخصی، منفعت گروهی، و القائات و تلقین‌های دوران کودکی.

به‌باور جیمز، همان‌گونه‌که انسان‌ها در نیازهای نظری خویش متأثر از نیازها، امیال، بیم‌ها، و امیدهای خویش‌اند، در انتخاب دیدگاه‌های مافوق طبیعی نیز متناسب با روحیه و شخصیت خویش عمل می‌کنند (Wainwright 1995: 84-86).

فیلسوفان دیگری غیر از ویلیام جیمز نیز به این امر توجه کرده‌اند که نقش عوامل غیرمعرفتی در تکوین باور را نباید نادیده گرفت و باید در جای خود بدان پرداخت.

## ۵. نقش ضمیر ناهوشیار در شناخت و باور

تأثیر ضمیر ناهوشیار در شناخت و آگاهی، که نخستین‌بار توسط فروید مطرح شد، از شواهد روان‌شناختی تأثیر عوامل غیرمعرفتی در معرفت است که امروزه موردپذیرش روان‌شناسان قرار گرفته است. ناهوشیاری حاوی نیروی سوق‌دهنده عمده در پس تمام رفتارها و مخزن نیروهایی است که نمی‌توانیم آن‌ها را ببینیم یا کنترل کنیم.

امروزه تأثیر نیروهای ناهوشیار در فکر و رفتار پذیرفته شده است و حتی این تأثیرات بسیار فراتر از چیزی است که فروید می‌گفت. برخی از پژوهش‌گران شخصیت بر این



واکاوی نظریه فقدان یا ناکارآمدی پدر در ... (اسماعیل علی خانی) ۲۰۷

باورند که در این که بیش تر عملکرد روان‌شناختی بدون انتخاب هوشیار صورت می‌گیرد و برخی از رفتارهای ما برخلاف میل هوشیار روی می‌دهند اتفاق نظر وجود دارد. روان‌شناسان هم‌چنین می‌دانند که خیلی از پردازش‌های اطلاعات در فعالیت شناختی ناهوشیار است. حتی برخی اظهار می‌دارند که امکان دارد مکانیسم‌های علیتی زیربنای رفتار و افکار ناهوشیار باشند (شولتز: ۱۳۹۵: ۸۳-۸۵).

بسیاری از پژوهش‌هایی که درباره ماهیت ناهوشیار اجرا شده‌اند ادراک زیرآستانه (subliminal perception) را شامل می‌شوند... در این پژوهش‌ها به آزمودنی‌ها محرک‌های زیرسطح آگاهی هوشیارشان ارائه می‌شود. باین که آزمودنی‌ها نمی‌توانند این محرک‌ها را درک کنند، فرایندهای هوشیار و رفتار آن‌ها به وسیله این محرک‌ها برانگیخته می‌شوند. به عبارت دیگر، افراد می‌توانند تحت تأثیر محرک‌هایی قرار بگیرند که به صورت هوشیار از آن‌ها آگاه نیستند (همان: ۱۱۲-۱۱۳).

## ۶. پدر و مادر و باور دینی فرزندان

یکی از شیوه‌های تربیت، که در اسلام نیز بر آن تأکید ویژه شده است، تربیت عملی و نشان دادن اهمیت یک موضوع به وسیله انجام خالصانه آن عمل توسط خود مریبان و والدین است. پژوهش‌گران علوم اجتماعی نیز بر این باورند که اگر شما به عنوان والدین به دنبال انتقال ارزش‌ها به فرزندان خود هستید، باید اولاً آن ارزش‌ها عینی، ملموس، و مهم باشند و ثانیاً به کرات در زندگی خانوادگی شما ظاهر شوند و کودکان در عمل آن ارزش‌ها را بیاموزند (Grusec and Goodnow 1994).

از آن‌جاکه اولین نقش را در زندگی هرکس پدر و مادر او ایفا می‌کنند و بنابراین کودکان پدر و مادر را قهرمان زندگی خویش می‌دانند و با تحسین و عشق به آنان می‌نگرند، جهان‌بینی آنان نقش عمده‌ای در باورهای کودکان دارد. آنان جهان را از دریچه چشم پدر و مادر می‌بینند. از این رو، ایمان یا الحاد پدر و مادر در تشکیل بنیاد فکری و عقیدتی آنان و درک آنان از جهان نقش مستقیمی دارد. اگر قهرمانان زندگی کودک خدا را انکار کنند، او نیز به همان مسیر می‌رود و ممکن است الحاد او به صورت انواع الحاد عملی، نظری، و حتی خصمانه بروز کند (Pasquini 2014: 12).

برای درک علل پیشرفت الحاد در افراد، علاوه بر فرهنگ و محیط جامعه و نظام تعلیم و تربیت، عوامل یادگیری جمعی دیگر نظیر باورها و عملکرد والدین نیز مهم است

(Farias 2013: 398). بنابراین، این محیط می‌تواند محیطی بزرگ و اجتماع یا محیطی کوچک و خانه باشد. براساس یافته‌های آماری، خانواده در شکل‌گیری باورها و رفتارهای دینی جوانان عمده‌ترین نقش را ایفا می‌کند (اعظم آزاده و جدبایی بهبهانی ۱۳۸۷). برخی از خداناباوران بدون هیچ تعلیم مذهبی‌ای رشد کرده‌اند. یافته‌های هانس برگر و برون هانسان (Hunsberger and Brown 1984) نشان می‌دهد که تأکید کم‌تر بر دین و ارزش‌های دینی در خانه و تربیت فرزندان مبتنی بر گرایش‌های عقلانی مستقل تأثیر مستقیمی در کنار نهادن دین در ایام جوانی آنان دارد. برخی از محققان نیز با تحلیل نسبتاً وسیعی در ایالات متحده (۱۹۸۸) به این نتیجه دست یافتند که ازدواج والدین با افراد سست‌ایمان و لابلالی و نیز لغزش‌های دینی آنان فرزندان را به ارتداد و بی‌دینی می‌کشاند (Martin 2007: 302).

دستاورد پژوهش دای و همکاران (Day et al. 2009: 289-309) این است که نوع روابط خانوادگی، نزدیکی ارتباط پدر و مادر با یک‌دیگر، و نیز نحوه ارتباط میان والدین و نوجوانان به‌نحو گسترده‌ای در شدت باورها و افعال دینی نوجوانان اثرگذار است. همین‌طور نوجوانانی که با هر دو پدر و مادر ازدواج کرده‌خویش زندگی می‌کنند ۳۶ درصد بیش از نوجوانان دارای تک‌والد به پرستش خداوند تمایل دارند. هم‌چنان‌که نتایج پژوهش هانس برگر و براون نیز بیان‌گر این امر است که کسانی که دوران کودکی در خانه تأکید زیادی بر ایمان دینی داشته‌اند احتمال زیادتری دارد که در آینده نیز بر همان ایمان دوران کودکی بمانند، حال آن‌که کسانی که در دوران کودکی تأکید اندکی بر دین داشته‌اند به احتمال بیش‌تر از دین روی برمی‌تابند (Hunsberger and Brown 1984).

در این‌که چگونه پدر و مادر باعث جامعه‌پذیری دینی کودکان می‌شوند پژوهش‌گران بر این باورند که روابط روزانه پدر و مادر با کودک در طی روز فرصت‌های فراوانی را برای دیدن و تقلید کودکان از آنان فراهم می‌کند و این امر به توسعه باورها و رفتارهای مشابه در کودکان منجر می‌شود (Bao et al. 1999) و فقدان والدین، به‌ویژه پدر، علاوه‌بر اثرهای دیگر<sup>۲</sup> این جامعه‌پذیری دینی را دچار اختلال می‌کند.

## ۷. نظریه پدر غایب و ناکارآمد

نمونه‌ای از عوامل غیرمعرفتی و ناهوشیار دخیل در الحاد افراد عدم حضور فیزیکی و مفید پدر در کنار فرزندان است که در بین روان‌شناسان جدید به «نظریه پدر غایب یا ناکارآمد» (theory of dysfunctional or absent father figure) معروف است. بنجامین بیت‌هالامی

(Benjamin Beit-Hallahmi)، استاد روان‌شناسی دانشگاه حیفا، در پروفایل روان‌شناسی خود می‌نویسد: بیش از نیمی از کسانی که قبل از قرن بیستم به الحاد گراییده‌اند تجربه کودکی و بلوغ ناشاد داشته‌اند و یکی از والدین یا هردوی آن‌ها را از دست داده‌اند. این فقدان در نحوه پرورش آن‌ها و نگرش آن‌ها به دین و خدا تأثیر چشم‌گیری داشته است.

روان‌شناسان با مطالعه بر روی کسانی که بدون پدر بزرگ شده‌اند به این نتیجه می‌رسند که فقدان پدر خوب، کارآمد، و متعهد یا نبود رابطه خوب کودک و نوجوان با پدر پی‌آمدهای مختلفی نظیر افت موفقیت تحصیلی، اعتمادبه‌نفس کم، رشد خشونت و رفتارهای مشکل‌زا، رشد مصرف مواد مخدر، و رشد احتمال مشکلات جنسی در دوران بزرگسالی دارد؛ اما یکی از پی‌آمدهای مهم فقدان فیزیکی یا روحی پدر برای کودک دوری از خدا و دین است که در موارد بسیاری به الحاد منجر می‌شود.

دکتر پل ویتز (Paul C. Vitz)، استاد روان‌شناسی بازنشسته دانشگاه نیویورک که آثارش بر رابطه میان روان‌شناسی و مسیحیت متمرکز است، در دوران دانشجویی به الحاد پیوست، اما چند سال بعد به مسیحیت بازگشت. او در سال ۱۹۹۹ کتابی با عنوان *ایمان بی‌پدران؛ روان‌شناسی الحاد (Faith of the Fatherless; the Psychology of Atheism)* نوشت و برای نخستین بار این ایده را مطرح کرد که علت بسیاری از خداناباوری‌ها فقدان پدر یا پدری کارآمد در دوران کودکی افراد است. او الحاد بسیاری از ملحدان برجسته غرب نظیر نیچه، سارتر، فروید، و نیز کسانی چون هیچنز، داوکینز، و دنت را ناشی از بی‌پدری آنان دانست. پل ویتز الحاد را نوعی از اختلال‌های طیف اوتیسم (ASD) می‌داند و بر این باور است که بررسی‌های اخیر نشان داده است که میان فقدان باورهای دینی و اوتیسم (به‌معنای اختلال در ایجاد ارتباط با پدر، مادر، دیگران، و خداوند) ارتباط وجود دارد. این اختلال شامل هر چیزی می‌شود که عنوان پدر بر آن صدق می‌کند و از آن‌جاکه در مسیحیت خداوند به‌عنوان پدر مطرح شده است، این اختلال شامل ارتباط با خدا نیز می‌شود (Vitz 1999: 113-114).

نظریه پدر غایب یا ناکارآمد او بیان‌گر این دیدگاه است که کسانی که در دوران کودکی یا نوجوانی پدران خویش را به‌علت مرگ، طلاق، اعتیاد، ترک خانواده، و طردشدن از دست می‌دهند نه تنها در درک مفهوم خدا دچار مشکل می‌شوند و در برابر پذیرش خدا و دین مقاومت می‌کنند، بلکه درصدد استهزای آن و آزار مؤمنان نیز برمی‌آیند.

جیمز اشپیگل نیز در کتاب *علل به‌وجودآوردن ملحد نیز این ایده را مطرح کرده است* که اندیشمندان غربی در یک بررسی میدانی به یک نکته مهم درباره بی‌خدایان دست‌یافته‌اند

و آن این است که تقریباً تمام یا اکثر ملحدان بزرگ و معروف غرب از این ویژگی برخوردارند که یا پدرانشان مرده‌اند یا در زندگی آنان حضور نداشته‌اند، یا بدرفتار و بدزبان بوده‌اند: هیوم، شوپنهاور، نیچه، راسل، سارتر، کامو، ولتر، فوئرباخ، باتلر، فروید، دنیل دنت، و کریستوفر هیچنز (Spiegel 2010: 70).

از دیگر کسانی که به بررسی علل و عوامل غیرمعرفتی گرایش به الحاد، از جمله نظریه «پدر غایب یا ناکارآمد» پل ویتز، پرداخته است جان جی. پاسکوینی (John J. Pasquini)، فیلسوف دین و کشیش، است.

تأثیر عدم حضور پدر در جمع خانواده در بی‌ایمانی آینده کودکان را می‌توان در جامعه غرب مسیحی به لحاظ آماری نیز دنبال کرد. پژوهش‌گران مؤسسه گالوپ به بررسی میزان دین‌داری و تولد خارج از چهارچوب ازدواج رسمی در آمریکا پرداخته‌اند. نتیجه گزارش آنان چنین است که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، یعنی دوران معروف به انقلاب جنسی در غرب و تولید قرص‌های ضدبارداری، میزان تولد خارج از مسیر ازدواج رسمی از ۵ به ۱۸ درصد افزایش یافته است (Ventura and Bachrach 2000). از سوی دیگر، نتیجه این روند را در ایمان نسل برآمده از این ارتباط‌ها، یعنی از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵، بررسی کرده و دیده‌اند که میزان بی‌دینی در ایالات متحده از ۶ به ۱۷ درصد افزایش یافته است (Gallup 2017). می‌توان حدس زد که بسیاری از افراد این نسل، که در پاسخ به پرسش‌گران مؤسسه گالوپ خود را بی‌دین خوانده‌اند، بدون حضور پدر در خانه پرورش یافته‌اند.

البته گاهی ممکن است مجموعه عوامل مختلف مرتبط با پدر و والدین در خداناباوری یک فرد نقش ایفا کنند. مجموعه عوامل فقدان پدر، ناکارآمدی جای‌گزین پدر، و تضاد تربیتی موجود در خانواده سارتر را می‌توان به خوبی در بی‌ایمانی او رصد کرد. ریشه بی‌ایمانی سارتر را، به گفته خود او، باید در محیط زندگی دوران کودکی و خانواده‌اش جست‌وجو کرد (بنگرید به علوی‌تبار ۱۳۸۴). او در کودکی با مرگ پدر مواجه شد و تحت سرپرستی پدربزرگ خویش قرار گرفت.

هرچند سارتر در محیطی کاتولیکی بزرگ شد، اما تضاد مذهبی پیوسته در خانواده او وجود داشت، زیرا مادر بزرگ و مادرش کاتولیک و پدر بزرگش پروتستان بودند. «این دو عامل تأثیر یک‌دیگر را ختی می‌کردند و ژان پل کوچک با این اعتقاد بار آمد که مذهب اهمیت خاصی ندارد» (هیوز ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۶۲). سارتر مکرراً از تأثیر این تضاد مذهبی در خود سخن گفته است. برای مثال در کلمات می‌گوید: «از آن‌جاکه من هم پروتستان بودم و

هم کاتولیک، وابستگی دینی دوگانه‌ام مرا از ایمان به قدیسان، مریم باکره، و سرانجام به خود خدا دور نگه می‌داشت» (Sartre 1964: 250).

مادر سارتر روزهای پنجشنبه او را برای یادگرفتن آموزش‌های دینی به مؤسسه‌ای دینی می‌برد، اما روحانیت‌ستیزی پدر بزرگ به قدری شدید بود که سارتر هنگام ورود به این مؤسسه احساس می‌کرد وارد قلمرو دشمن می‌شود. بعد از ظهر که سارتر به خانه بازمی‌گشت پدر بزرگ باورهای دینی‌ای را که او در آن‌جا دیده و آموخته بود به تمسخر می‌گرفت و این به تدریج در او این اثر را ایجاد کرد که هیچ‌یک از باورهای دینی حقیقی نیست و باید همه را کنار نهاد (سارتر ۱۳۹۶: ۱۳۶-۱۳۷). بنابراین، یکی از عوامل سست شدن باورهای دینی سارتر در کودکی فقدان پدر و نگاه منفی پدر بزرگ او به مذهب کاتولیک و نیز تضاد تربیت دینی از سوی پدر و مادر بود.

در پایان به یک نکته اشاره می‌کنیم و آن این‌که این نوشتار درصدد بیان چرایی پیوند فقدان یا ناکارآمدی پدر با الحاد است. از این‌رو، نپرداختن به نقش مادر در دین‌داری فرزندان یا نقش فقدان مادر در فقدان دین فرزندان به معنای نادیده‌انگاشتن یا انکار نقش مادر در خداباوری فرزندان نیست. نوشتاری دیگری می‌تواند این نقش را نیز بررسی و اثبات کند.

## ۸. چرایی پیوند فقدان یا ناکارآمدی پدر با الحاد فرزندان

روان‌شناسان بر این باورند که هنگامی که کودک با فقدان پدر یا فساد اخلاق و استبداد او مواجه می‌شود، اگر جای‌گزین مناسبی به جای پدر نیابد، به تدریج به سمت بی‌توجهی به خدا سوق می‌یابد. در واقع، از دست‌دادن فیزیکی و معنوی پدر یا نفرت از او درک مفهوم خدا را دچار مشکل می‌کند و می‌تواند زادگاه خداناباوری باشد (Pasquini 2014: 12).

در این‌که چرا چنین چیزی رخ می‌دهد می‌توان به بررسی همانندی‌های مختلف «پدر» با خدا پرداخت. با شواهد و دلایل گوناگون می‌توان به این نکته اذعان کرد که از ابعاد گوناگون میان پدر و خدا همانندی وجود دارد. ما در این‌جا به چند نمونه از این همانندی اشاره می‌کنیم.

### الف) اقتدار پدر

یکی از ویژگی‌های خداوند از منظر ادیان توحیدی اقتدار و قوهٔ غلبه است. با وجود این‌که خداوند از صفت رحمت و مهربانی و نزدیکی به انسان نیز برخوردار است،

عموم مردم و حتی مؤمنان تصویری که از خدا دارند اقتدار، قوت، قدرت انتقام، و ... است. به‌همین‌سان، پدر نیز معمولاً با اقتدار توصیف می‌شود و «دارای شخصیت جدی است» (Vitz 2011). بنابراین، این تصویر از پدر در توجه به خدا تأثیر مهمی دارد و نقطه‌ی مقابل آن، یعنی نبود پدر و فقدان این اقتدار، باعث از بین رفتن درک چنین موجود مقتدری در کل عالم می‌شود.

یکی از عواملی که باعث این آتوریته برای پدر می‌شود حضور اندک او در منزل به‌دلیل مشغلات کاری است. این حضور اندک باعث می‌شود که کودکان نگاه ویژه‌ی همراه با احترام و ترس به او داشته باشند که باز جلوه‌ای از صفات خداوند است. اما مادر چون حداقل در دوران کودکی کودک پیوسته در منزل حضور دارد یا حضور بیشتری در منزل دارد، نگاه به او برای کودک همراه با ترس، احترام، و اقتدار ویژه نیست.

خود ساختار بدنی پدر نیز از منظر روان‌شناسان در این باور کودکان نقش ایفا می‌کند. بخش عمده‌ی آتوریته‌ی پدر ناشی از شکل و سائز بدن است. هیچ‌کس اقتدار و شکوه یک مرد را در صدای نازک و بازوی ضعیف و روحیه‌ی لطیف نمی‌داند. باید بدانید که این سائز برای کودک بیان‌گر چه چیز است. پدر شما بزرگ و دارای نوعی از ترس و هیبت است. صدایش اندکی ترس‌آور و خراش‌دار است؛ هنگامی که او به شما می‌نگرد و فریاد می‌کشد شما احساس تهدید می‌کنید (Vitz 2011).

فقدان پدر و عدم کنترل بر روی باورها و رفتار کودک در دورشدن او از خدا و دین نقش مهمی ایفا می‌کند. وقتی شخص آتوریته‌ی پدر را بالای سر خود نمی‌بیند احساس استقلال و آزادی مطلق می‌کند و این آزادی در کنار نهادن و انکار خدا نقش مستقیمی ایفا می‌کند (Vitz 1999: 136).

#### ب) روزی‌آوری پدر

عامل دیگری که باعث همانندی پدر با خدا برای کودکان می‌شود تلاش پدر برای امرار معاش خانواده از یک‌سو و روزی‌بخش بودن خداوند از سوی دیگر است. در خانواده‌ی دینی کودک می‌شنود که خدا روزی‌دهنده است (بنگرید به ذاریات: ۵۸؛ اسراء: ۳۱). از سوی دیگر، او به این نکته نیز پی می‌برد که به‌صورت مستقیم و عموماً این پدر است که در رزق و روزی خانواده نقش مهمی دارد. این همانندی باعث می‌شود که او پدر را جلوه‌ای از خدا بداند و بنابراین هنگام غیبت پدر باور به خدا در او خدشه‌دار می‌شود.

ج) سرپرستی پدر از خانواده

مسئولیت پدر در حمایت مادی و معنوی از خانواده و سرپرستی او از افراد خانواده در سنت دینی موضوع دیگری است که او را شبیه به خداوند می‌کند که مسئولیت و سرپرستی از آفریدگان خویش را برعهده دارد. نقش پدر در خانواده چون نقش خداوند در عالم است که آن را در جهت اهداف حکیمانه مدیریت می‌کند. با فقدان پدر یا فساد اخلاق و استبداد او این نقش مدیریتی و سرپرستی دچار اختلال می‌شود و ممکن است علاوه بر مشکلات روحی و روانی باعث مشکلات شناختی و عقیدتی نیز بشود.

د) امنیت‌بخشی پدر

عامل دیگر شباهت پدر به خداوند را می‌توان در ایجاد امنیتی دانست که هم از جانب خداوند برای مؤمنان فراهم می‌شود و هم از جانب پدر برای خانواده و به‌ویژه فرزندان. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های باور به خدا برای مؤمنان این است که احساس می‌کنند در سایه امن الهی و فارغ از ترس‌های ناشی از مسائل مختلفی هستند که باعث ناامنی می‌شود، چراکه بر این باورند که خداوند هم از حال آنان آگاه است، هم از قدرت فوق‌العاده برخوردار است، و هم خیرخواه و دل‌سوز مردمان به‌ویژه مؤمنان است. از این رو آنان را تنها رها نخواهد کرد. به‌همین‌سان، اعضای خانواده، به‌ویژه کودکان، این نگاه را به پدر دارند که اوست که حافظ امنیت آن‌هاست، چراکه هم خیرخواه و دل‌سوز آنان است و هم از توان و آگاهی لازم برای حمایت از آنان و ایجاد امنیت برای آنان برخوردار است؛ اما هنگامی که این امنیت با فقدان پدر یا حضور ناکارآمد او تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، ناامنی به‌وجودآمده از آن باعث دل‌سردی و سرخوردگی و دوری از خداوند نیز می‌شود.

به‌هرحال این یک واقعیت است که کودکان، باوجود الگوگیری از افراد مختلف، معمولاً به پدر اقتدا و تکیه می‌کنند و از او الگو می‌گیرند. حال اگر به هر دلیل این الگوگیری دچار اختلال شود، تکیه‌کردن به خدا و ربوبیت او نیز دچار اختلال می‌شود.

## ۹. شواهد بیرونی این نظریه

برای تأیید ادعای نظریهٔ رابطهٔ فقدان یا ناکارآمدی پدر با خداناباوری می‌توان فهرست بلندی از متفکران و فیلسوفان ملحد نام‌آور غرب را در گروه‌های مختلف دسته‌بندی کرد: کسانی که پدر خویش را در دوران کودکی از دست داده‌اند یا به هر دلیل در کنار خانواده نمی‌بینند؛

عده‌ای که پدران فاسدالاخلاق، خشن، و مستبد یا دارای ویژگی‌های اخلاقی نظیر ترس و ضعف و زبونی داشته‌اند و فرزندان از آنان متنفر بوده‌اند؛ و گروهی که پدران خداناباور داشته‌اند (Pasquini 2014: 7-8).

#### الف) مرگ پدر

در گروه اول، یعنی کسانی که در کودکی یا نوجوانی پدران خویش را از دست داده‌اند، ملحدان نام‌آوری چون فردریش نیچه (در پنج‌سالگی)، دیوید هیوم (در دوسالگی)، برتراند راسل (در چهارسالگی)، ژان پل سارتر (در یک‌سالگی)، آلبر کامو (در یک‌سالگی)، آرتور شوپنهاور (در هفده‌سالگی)، و دنیل دنت (در پنج‌سالگی) قرار دارند.

#### ب) عدم حضور پدر در خانه

در این گروه متفکران خداناباوری هستند که پدرانشان آنان و خانواده‌شان را به‌دلایل متفاوت ترک کرده یا از خود رانده‌اند. زیگموند فروید، فوئرباخ، و ولتر در این دسته جای می‌گیرند. ولتر هنگامی که هفت‌ساله بود مادر خود را از دست داد و پدرش او را برای ادامه تحصیل به جای دیگری فرستاد و درواقع او را رها کرد. به همین دلیل، او نام خود را از آروت به ولتر تغییر داد تا به‌کلی خانواده خویش را فراموش کند. فوئرباخ پدرش را مردی لابالی می‌دانست، چراکه وقتی او نه‌ساله بو، پدرش با معشوقه‌اش ناتنه بورنر گریخت و آن‌ها را رها کرد و سال‌ها بعد، پس از مرگ معشوقه‌اش، نزد خانواده خویش بازگشت. فروید نیز پدرش را منحرف جنسی و ضعیف‌النفس می‌دانست.

#### ج) الحاد پدر

باتوجه به آنچه درباره نقش پدر و مادر در ایمان و تربیت دینی کودکان گفته شد، نقش پدر یا مادر خداناباور در الحاد فرزندان واضح است، چراکه اولین قهرمانان زندگی هرکس، به‌ویژه کودک، پدر و مادر او هستند. در این‌جا نیز با ملحدان معروفی در غرب مواجه هستیم که به‌واسطه الحاد پدرانشان به انکار خداوند کشانده شده‌اند. پدر جان استوارت میل، که خود یک خداناباور بود، بر اثر علاقه وافر به فرزندش حتی امر آموزش او را خود متکفل شد و او را به مدرسه نفرستاد. به‌دلیل همین علاقه شدید پسر نیز همه باورهای پدر، از جمله بی‌خدایی، را از او آموخت. رابرت تیلور پس از فوت پدرش در شش‌سالگی تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت؛ همو که او را تشویق به خداناباوری کرد. سیمون دوبوار شکاکیت، بی‌دینی، و احساس‌رهایی از جنسیت را بر اثر علاقه شدید به پدرش پذیرفت.



تربیت خانوادگی و بی‌خدایی پدر و مادر برتراند راسل او را به‌جانب خداناباوری کشاند (Pasquini 2014: 12).

(د) فساد، استبداد، و ناکارآمدی پدر

کسانی که پدرانی مستبد و خشن یا با مفاسد اخلاقی دارند و روابط بسیار سرد با پدران دارند در معرض انحرافات عقیدتی قرار دارند. وجود یک پدر ناکارآمد می‌تواند زادگاه خداناباوری باشد. در واقع بی‌زاری از پدر باور به خدا و دین را دشوار می‌کند. برای نمونه، مادالین ماری اهر (Madalyn Murray O'Hair)، بنیان‌گذار سازمان خداناباوران آمریکایی که به‌رسمیت خواندن کتاب *مقدس* را در مدارس عمومی آمریکا پایان بخشید، به‌شدت از پدرش متنفر بود، تاجایی که یک بار با چاقو پدر را تهدید به قتل کرد و در نوشته‌هایش آرزوی مرگ او را می‌کرد. پدر کیت میل (Kate Millett)، مجسمه‌ساز، نویسنده، و فیلم‌ساز فمینیست آمریکایی و از بنیان‌گذاران جنبش زنان در آمریکا و نویسندهٔ کتاب معروف و تأثیرگذار *سیاست‌ورزی جنسی (Sexual Politics)*، هنگام سیزده‌سالگی او با دختر نوزده‌ساله‌ای فرار کرد. اثر این کار پدر تاحدی بود که او ناامیدی خود را از این عمل پدر با این بیان نشان می‌دهد که «هرگز اجازه نمی‌دهم یک مرد در زندگی من اهمیت پیدا کند».

پدر الکلی جوزف استالین او و مادرش را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. ساموئل باتلر (Samuel Butler)، داستان‌نویس ساختارشکن عصر ویکتوریایی، در دورهٔ کودکی مورد ضرب و شتم پدر قرار می‌گرفت. او و پدرش بعدها اغلب به یک‌دیگر ابراز تنفر می‌کردند. آنتونی فلو (Antony Flew)، روان‌شناس و فیلسوف ملحد مکتب تحلیلی، پس از گرفتار شدن در دام اعتیاد الکل، با غلتیدن بر روی زمین می‌گریست و می‌گفت «از پدرم متنفرم». هرچند فلو در سال‌های پایانی عمر، شاید به‌قصد دیده‌شدن مجدد، الحاد را در حمایت از نظریهٔ طراحی هوشمند رد کرد (Pasquini 2014: 6-7).

## ۱۰. نقد و بررسی

اکنون به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم و برخی نکات انتقادی دربارهٔ آن را ارائه می‌دهیم.

الف) تأثیر جبری یا ناخودآگاه

در این جا نخست به بررسی تأثیر جبری یا ناخودآگاه عوامل مختلف در باور افراد از جمله باور به خداوند می‌پردازیم. با وجود اثبات این موضوع که باورهای افراد پیوسته ناشی از روند عقلانی و استدلالی نیست و نیازها، هیجانات و عواطف افراد، و نیز ساختارها و تعاملات اجتماعی و قالب‌های گوناگون فرهنگی نظیر تعصبات فرقه‌ای، قومی، قبیله‌ای، و حزبی، تقلیدها، القائات، و ... در فرایند باور افراد تأثیر می‌گذارند، اما نکته مهم این است که تا حد زیادی این خود انسان‌ها هستند که زمینه را برای تأثیرگذاری این ساختارها و قالب‌ها مهیا می‌سازند. بنابراین، چنین نیست که این عوامل به صورت جبری در انسان‌ها تأثیر نهند. شاهد بر این نکته این است که بسیاری از افراد، نظیر پیامبران و مصلحان اجتماعی و دینی، در مقابل این هیجانات روحی و اخلاقی و نیز ساختارهای اجتماعی مقاومت کرده و می‌کنند و در موارد بسیاری مسیر خود و جامعه‌ها را، که متأثر از این عوامل بوده است، تغییر داده و می‌دهند.

بنابراین، نباید نقش اراده افراد را در پیدایش حالات عاطفی و نیز معرفت و باور نادیده گرفت و نباید چنین تصور کرد که انسان‌ها کاملاً در برابر عواطف و ساختارهای اجتماعی منفعل‌اند. درجات احساسات یا موقعیت‌های بروز آن‌ها قابل‌ارزیابی و در نتیجه قابل‌تحسین یا سرزنش است. به همین دلیل است که باید زمینه ایجاد عواطف و احساساتی را، که به باورهایی خاص منجر می‌شود، شناخت و مسدود کرد.

از این رو، شکی در تأثیرگذاری عوامل غیر معرفتی نیست، اما چنین نیست که تأثیر این عوامل قهری و جبری باشد. شاید بتوان گفت این عوامل تأثیر ناخودآگاه دارند، اما تأثیر جبری خیر! زیرا قابل‌درمان و پیش‌بینی‌پذیرند. بی‌شک انسان‌ها بر فرایند باور خویش اراده و کنترل دارند و آن‌ها را سامان‌دهی می‌کنند؛ در غیر این صورت، امر و نهی اخلاقی و کیفر و پاداش و سرزنش و تحسین باورها و داوری‌های اخلاقی بی‌وجه است. اما نکته مهم این است که انسان‌ها بر اثر یک‌سری بینش‌ها، گرایش‌ها، و کنش‌ها شخصیتشان به گونه‌ای شکل می‌گیرد که خود با اختیار خویش به پذیرش این باور یا آن باور و این شناخت یا آن شناخت تصمیم می‌گیرند. به بیان دیگر، بسیاری از انسان‌ها از قدرت اراده و خودباوری خویش استفاده نمی‌کنند و بدون اندیشه همان راهی را می‌روند که بیش‌تر افراد جامعه می‌روند، هر چند این بدان معنا نیست که راه همه پیشینیان و دیگر افراد جامعه خطا و بنابراین غیرقابل‌باور و پیروی است.

بنابراین، حتی اگر دیدگاه رابطه خدا و باوری افراد با فقدان یا ناکارآمدی پدر در دوران کودکی را بپذیریم، باز دست افراد هنگام رشد و بلوغ جسمی و فکری باز است و قدرت

شناخت و تصمیم‌گیری از آنان سلب نشده است و خود می‌توانند راه خویش را انتخاب کنند. ادامه‌دادن به راه متأثر از شرایط گذشته خود انتخاب جدیدی است و خود شخص تاحد زیادی در این انتخاب سهیم است.

ب) نقش پدر از یک فرهنگ تا فرهنگ دیگر

نکتهٔ دیگر دربارهٔ تأثیر خود عامل فقدان یا ناکارآمدی پدر در خداباوری فرزندان است. اولین نکتهٔ مهم این است که عوامل مختلف زمینه‌ساز الحاد را باید در فرهنگ‌های مختلف سنجید و تأثیر یک عامل را در همهٔ آنها یکسان ندانست. آنچه دربارهٔ دیدگاه پدران غایب یا ناکارآمد می‌توان گفت این است که نه می‌توان یک‌جا این دیدگاه را پذیرفت، نه یک‌جا آن را انکار کرد. شاید بتوان گفت که چنین دیدگاهی بیش‌تر در جامعه و فرهنگی نقش‌آفرین است که در آموزه‌ها و باورهای آن خدا به‌عنوان پدر، پدر برتر، پدر آسمانی، و ... مطرح است. مطابق آیات متعدد کتاب مقدس مسیحیان، خدا در قالب پدر آسمانی ترسیم می‌شود. برای نمونه، در کتاب مقدس می‌خوانیم که: «یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همهٔ شماست» (افسیسیان ۴: ۶). «پس شما کامل باشید، چنان‌که پدر شما که در آسمان است کامل است» (متی ۵: ۴۸). «پس هم‌چون برده‌ها رفتارشان آمیخته با ترس و لرز نباشد، بلکه مانند فرزندان خدا رفتار نماییم، فرزندانانی که به عضویت خانوادهٔ خدا پذیرفته شده‌اند و خدا را پدر می‌خوانند» (رومیان ۸: ۱۵-۱۶) و «عیسی و مؤمنان رابطهٔ پدر فرزندی با خدا دارند؛ البته مسیح پسر طبیعی خداست، حال آن‌که مؤمنان در ایمان و روح فرزندان خدا هستند» (غلاطیان ۳: ۲۶؛ رومیان ۴: ۱۴: ۱۷).

در مسیحیت موضوع پدرانگاشتن خداوند، به‌ویژه برای عیسی مسیح، امری پذیرفته‌شده است، چنان‌که در اعتقادنامهٔ نیقیه نیز چنین آمده است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خدای همهٔ چیزهای مرئی و نامرئی و به خداوند واحد عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات با پدر، به‌وسیلهٔ او همه‌چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است (فرماج ۱۸۸۲: ۲۰؛ میلر ۱۳۸۲: ۲۴۴).

اما در ادیان و جامعه‌های دینی دیگر نظیر اسلام، باوجود نقش مهم والدین و پدر، نباید تأثیر این عامل را هم‌چون تأثیر آن در مسیحیت دانست، چراکه اسلام رابطهٔ خدا با بندگان

را به هیچ وجه این گونه توصیف نمی‌کند. در قرآن نه تنها انسان که همه موجودات بنده خدا هستند (بنگرید به مریم: ۹۴؛ رعد: ۱۵؛ نحل: ۴۹) و الوهیت اختصاص به خدای خالق آسمان و زمین دارد (بنگرید به طه: ۸، ۱۴؛ تغابن: ۱۳). رابطه انسان با خدا رابطه عبد و مولاست و قرآن اجازه نمی‌دهد این رابطه، حتی به صورت تشریفی (طباطبایی ۱۳۶۳: ج ۵، ۲۴۵، ۲۵۲؛ گنابادی ۱۴۰۸ ق: ۲، ۸۰)، هم در قالب پدر-فرزندی ترسیم شود (توبه: ۳۰). بنابراین، با وجود اهمیت نقش فقدان یا ناکارآمدی پدر، باید گفت این نقش همیشگی نیست و موارد نقض هم وجود دارد و از جامعه و باوری به جامعه و باوری دیگر متفاوت است. چه بسیار کسانی که نه تنها بی‌پدری باعث گم‌راهی و الحاد آنان نشده، بلکه باعث کمال خود آنان و جامعه شده است. تمام انقلاب و تمدن عظیم اسلام در حرکت و باور الاهی یتیم مکه، محمد بن عبدالله (ص)، ریشه دارد؛ هم‌چنان‌که انقلاب بزرگ اسلامی ایران توسط یک یتیم به نام روح‌الله خمینی (ره) آغاز شد و به ثمر رسید.

#### ج) تأثیر پدر یا تأثیر عصیت

شاید بتوان گفت که ریشه بسیاری از پیروی‌کردن‌ها از پدران عصیت و جزم و جمود بر یک باور، سنت، رسم، و دیدگاه فرد یا یک گروه بدون دلایل و شواهد قوی است. اهل حق و کسانی که تابع دلیل و برهان هستند میزان پای‌بندی‌شان به یک باور به میزان شدت و ضعف شواهد و مدارک آن است، اما اگر وابستگی کسی به یک دیدگاه بیش از مقدار دلایل و مدارک باشد و شواهد موجود قدرت اثبات آن دیدگاه را نداشته باشد، او انسانی دگماتیک است که شناختش تحت تأثیر این روحیه است. نمونه‌های فراوانی از این دگم‌گرایی بی‌دلیل و منطقی را می‌توان سراغ گرفت، نظیر پیروی بی‌چون‌وچرا از حزب، گروه، قبیله، و ... تحت عنوان حزب‌گرایی، گروه‌گرایی، قبیله‌گرایی، ملی‌گرایی، و ... یکی از این موارد نیز عصیت در قبال پدر و پدران و باورهای آنان است.

قرآن کریم نیز وابستگی فرزندان به پدران را در باورها از منظر تعصب آنان به عقاید پدران می‌داند؛ آن‌جا که می‌فرماید: هنگامی که به خدانا باوران گفته می‌شود از آن‌چه خداوند با وحی فرو فرستاده است پیروی کنید، بدون هیچ دلیل منطقی و عقل‌پسندی می‌گویند ما تنها تابع دیدگاه پدران خویش هستیم.<sup>۳</sup> قرآن در پاسخ این پیروی بی‌دلیل آنان می‌فرماید: آیا اگر پدران شما به دنبال استدلال عقلانی نبودند و عقلانی نمی‌اندیشیدند و عمل نمی‌کردند و بنابراین، در راه حق قدم نمی‌نهادند، شما نیز به صرف فرزند آنان بودن از ایشان پیروی می‌کردید؟<sup>۴</sup>

(د) دیدگاه پل ویتز یا دیدگاه فروید؟

نکته دیگر این است که این نظریه برگرفته از دیدگاه فروید است که خاستگاه دین باوری انسان‌ها را ضمیر ناخودآگاه و تمایلات خاص جنسی کودک و عقده ادیپ و ... می‌داند؛ چیزی که خود پل ویتز، بنیان‌گذار این دیدگاه، به اخذ آن از این دیدگاه فروید اذعان می‌کند (Vitz 2000). در جای دیگر نیز ویتز می‌گوید نظریه‌اش را از این ایده فروید گرفت و بسط داد که نیازهای کودک به حفاظت و امنیت او را به باور به خدا سوق می‌دهد (Vitz 1999: 6) و این که عوامل روان‌شناختی در به‌وجود آمدن باورهای الهی و الحادی سهیم‌اند (Vitz 1998: 13-15).

حال آن‌که دیدگاه فروید درباره این خاستگاه دین غیرقابل‌پذیرش است و بسیاری از روان‌شناسان، نظیر شاگردش کارل گوستاو یونگ و آلفرد آدلر، با آن به مخالفت پرداختند.

(ه) تأثیر الحاد یا تأثیر فقدان و ناکارآمدی؟

شاید از مجموع آنچه گذشت بتوان به این نکته مهم دست یافت که باید بین اوضاع و احوال پدر فرق گذاشت؛ پدر ناکارآمد و فاسق غیر از پدر ملحد است، هم‌چنان‌که پدر غایب غیر از پدر ملحد است. چه‌بسیار پدرانی که در زندگی فرزندان خویش حضور ندارند یا ناکارآمد و حتی فاسق‌اند، اما فرزندان آنان ملحد نشده و نمی‌شوند. آنچه در این جا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند الحاد پدر است. بنابراین، اولاً تأثیر این اوصاف به یک صورت نیست، ثانیاً آن‌چه بیش‌تر در دور شدن فرزندان از خدا تأثیرگذار است بی‌خدایی پدر و مادر (به‌ویژه پدر) است، نه فقدان و ناکارآمدی یا فسق او.

(و) تأثیر عوامل متعدد، نه یک عامل

در نهایت این که حتی اگر نقش فقدان پدر در بی‌خدایی فرزندان را به همان صورت که این اندیشمندان می‌گویند بپذیریم، هریک از تبیین‌ها و علل الحاد بخشی از حقیقت را می‌گوید، چراکه بسیار اندک‌اند آن پدیده‌های اجتماعی که فقط یک نیرو آن‌ها را پیش براند. خداناباوری هم از این قاعده مستثنا نیست (ایبرشتات ۱۳۹۸: ۱۳۷). افول خداباوری در خلأ رخ نمی‌دهد. تأکید بر عامل فقدان یا ناکارآمدی پدر نمی‌تواند نقش عوامل دیگر ناگفته را نادیده بگیرد. بی‌شک خداناباوری در سایه عوامل متعددی تحقق می‌یابد. چارلز تیلور درباره مسیر خداناباوری و دوری انسان‌ها از دین و دین‌داری می‌گوید: «مسیر واقعی از این جا به آن جا بسیار پر دست‌اندازتر و غیرمستقیم‌تر از آن بوده است که یک روایت ساده بتواند بیانش کند» (Taylor 2007: 424).

از آن‌جا که روح و نفس انسان پیچیده است و عوامل متعدد شناخته و ناشناخته و خودآگاه و ناخودآگاه در آن اثر می‌گذارد و این اثرگذاری نیز قابل‌اندازه‌گیری و حتی در مواردی قابل‌شناخت نیست، نمی‌توان به‌صورت قطعی خداناباوری افراد مطرح در این دیدگاه را صرفاً ناشی از فقدان یا ناکارآمدی پدر دانست و احتمالات دیگر مؤثر در بی‌خدایی آنان را نادیده گرفت.

## ۱۱. نتیجه‌گیری

دستاورد‌های نوشتار را در چند جمله ارائه می‌دهیم:

۱. باوجود دو گونه عامل تأثیرگذار معرفتی و غیرمعرفتی در شناخت و باور انسان‌ها، معرفت و باور آنان رابطه تنگاتنگی با امیال، عواطف، و نیازهای آنان دارد و از آن‌ها بسیار تأثیر می‌پذیرد. حتی آنان در انتخاب نظریات مابعدالطبیعی نیز متناسب با نوع روحيات و شخصیت خویش عمل می‌کنند؛
۲. بنابراین، بسیاری از رد و انکارهای خداوند نیز مبتنی بر دلایل برهانی و منطقی نیست و ریشه در انگیزه‌ها، نیازها، امور ناخودآگاه ذهن، و نیز ساختارهای اجتماعی دارد و روی‌برافتن برهانی منطقی از خدا، باوجود امکان، بسیار اندک است؛
۳. با توجه به آنچه گذشت می‌توان به این نکته تصریح کرد که نقش و مسئولیت پدر و مادر، که در این‌جا تنها به تأثیر پدر پرداخته شد، در تربیت دینی کودکان به‌ویژه باور یا باورنداشتن به خداوند بسیار مهم است و نمی‌توان به‌راحتی آن را نادیده انگاشت؛
۴. نکته مهم دیگر این است که باوجود تأثیر عوامل غیرمعرفتی در شناخت و باور، نمی‌توان انسان‌ها را در فرایند شناخت و باور، بی‌اراده، منفعل، و مجبور دانست و اراده افراد را در پیدایش حالات عاطفی و نیز معرفت و باور نادیده گرفت. این خود انسان‌ها هستند که به تدریج تأثیر عوامل غیرمعرفتی را در خود هموار می‌کنند، والا بسیاری از افراد هستند که باوجود همین زمینه‌های غیرمعرفتی باوری غیر از باور اکثریت را می‌پذیرند؛
۵. به‌هر حال نمی‌توان از این واقعیت دست‌شست که الحاد بسیاری از افراد، حداقل در جهان غرب مسیحی، ناشی از فقدان پدر یا پدری ناکارآمد است، هرچند اثبات این دیدگاه در میان پیروان دیگر ادیان توحیدی به‌وضوح آن در جهان مسیحیت نیست و حتی در همان‌جا نیز نمی‌توان عوامل دیگر را نادیده انگاشت؛

۶. نکتهٔ پایانی این که جرئت و جسارت کسانی که این رویکرد را دنبال کرده‌اند و آن را در جوامع و دورانی طرح کرده‌اند که الحاد حاکمیت دارد و ملحدان برجستهٔ غرب به‌لحاظ علمی و چه‌بسا عملی مورد توجه جدی دنیای غرب هستند ستودنی است. کندوکاو در ابعاد پنهان روان کسانی چون سارتر، راسل، فروید، هیوم، نیچه، و دیگران، با وجود فضای مسلط فکری غرب، و کشف و بیان علت انحراف عقیدتی آنان و فروگذار کردن جانب احتیاط در برابر آنان و طرف‌دارانشان از ارزش ویژه‌ای برخوردار است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. مایکل مارتین در درآمد کتاب *The Cambridge Companion to Atheism* بین خداناباوری ایجابی و سلبی فرق می‌نهد و می‌گوید خداناباوری ایجابی عقیده به این باور است که هیچ خدایی وجود ندارد و خداناباوری سلبی، برگرفته از ترکیب «a» [حرف سلب] به‌معنای «فاقد» و «theos» به‌معنای «خدا» در زبان یونانی، به‌معنای فردی است که فاقد باور به خداست، هرچند لازم نیست معتقد باشد که خدا وجود ندارد. البته، این معنای سلبی الحاد را باید از معنای سلبی مدنظر پل ادواردز متمایز کرد. مطابق نظر ادواردز، ملحد کسی است که باور به خدا را نفی می‌کند (Edwards 1967: v. 1, 175).

۲. برای نمونه، تحقیقات جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که پدران نقش حیاتی در شکل‌گیری رفتار جنسی دخترانشان دارند. کاتلین کیرنان با تحلیل داده‌های یک مطالعهٔ طولی در انگلستان تحت عنوان «مطالعهٔ ملی رشد کودک» دربارهٔ زندگی هزاران کودک متولد ۱۹۵۸ به این نتیجه دست یافت که دخترانی که پدرانی داشته‌اند که طلاق گرفته یا خانه را ترک کرده‌اند، حتی با وجود پدر جای‌گزین، به‌دلیل خلأ امنیت عاطفی و کمبود محبت، نظارت، و حمایت به‌احتمال بیش‌تر در معرض سوءاستفادهٔ جنسی و خشونت‌اند و در سنین پایین و خارج از حیطهٔ ازدواج بچه دار می‌شوند یا خانه را ترک می‌کنند (پوپینو ۱۳۸۸).

۳. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (بقره: ۱۷۰).

۴. «أُولَئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰).

### کتاب‌نامه

آرمسترانگ، کرن (۱۳۹۲)، *خدانشناسی از ابراهیم تا کنون: دین یهود، مسیحیت، و اسلام*، ترجمهٔ محسن سپهر، تهران: نشر مرکز.

اعظم آزاده، منصوره و زینب جدبابایی بهبهانی (۱۳۸۷)، «نقش ویژگی‌های ساختاری و عناصر رابطه‌ای در شکل‌گیری انواع گرایش‌های دینی در بین دانشجویان»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۳۵، ۹۸-۷۷.

الدرز، لئو جی. (۱۳۸۱)، *الاهیات فلسفی توماس آکوئیناس*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ایبرشتات، مری (۱۳۹۸)، *چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد؟*، ترجمه محمد معماریان، تهران: ترجمان علوم انسانی.

بدوی، عبدالرحمن (۱۳۹۸)، *در باب تاریخ الحاد در اسلام*، ترجمه معین کاظمی‌فر، تهران: نگاه معاصر.

پوپنو، دیوید (۱۳۸۸)، «دنیایی در نبود پدران»، ترجمه مریم رفیعی، *مجله حوراء*، ش ۳۴، ص ۳۰-۴۰.

جوادی‌پور، غلام‌حسین (۱۳۹۴)، «تأثیرپذیری معرفت از مؤلفه‌های غیر معرفتی از دیدگاه لیندا زگزیسکی»، *فلسفه دین*، دوره ۱۲، ش ۳، ۶۲۳-۶۵۲، پاییز.

سارتر، ژان پل (۱۳۹۶)، *کلمات*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: نیلوفر. شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۹۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه اعلمی. علوی تبار، هدایت (۱۳۸۴)، «ریشه‌های الحاد سارتر در دوران کودکی» در: *ره‌یافت‌های فکری - فلسفی معاصر در غرب*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فرماج، پطروس (۱۸۸۲)، *ایضاح التعلیم المسیحی*، بیروت: مطبعة الابهاء المرسلین الیسوعیین. قرآن کریم.

گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸)، *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، *علل گرایش به مادی‌گری*، تهران: صدرا. میلر، ویلیام م. (۱۳۸۲)، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری ایران و روم*، ترجمه علی نخستین، تهران: اساطیر.

هیوز، استیوارت (۱۳۷۳)، *راه فروبیسته*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: علمی و فرهنگی.

Bao, W. N. et al. (1999), "Perceived Parental Acceptance as a Moderator of Religious Transmission among Adolescent Boys and Girls", *Journal of Marriage and Family*, vol. 61, no. 2, 362-374.



- Day, R. D. et al. (2009), "Family Processes and Adolescent Religiosity and Religious Practice: View from the NLSY97", *Marriage & Family Review*, vol. 45, no. 2, 289-309.
- Edwards, P. (1967), *The Encyclopedia of Philosophy*, New York: Macmillan.
- Farias, M. (2013), "The Psychology of Atheism", in: *The Oxford Handbook of Atheism*, Stephen Bullivant and Michael Ruse (eds.), Oxford University Press.
- Flew, A. (1996), *God and Philosophy*, New York: Harkort.
- Grusec, J. E. and J. H. Goodnow (1994), "Impact of Parental Discipline Methods on the Child's Internalization of Values: A Reconceptualization of Current Points of View", *Developmental Psychology*, vol. 30, no. 1, 4-19.
- Hunsberger, B. and L. B. Brown (1984), "Religious Socialization, Apostasy, and the Impact of Family Background", *Journal for the Scientific Study of Religion*, vol. 23, no. 3, 239-251.
- Martin, M. (2007) (ed.), *To Atheism, The Cambridge Companion*, New York: Cambridge University Press.
- Pasquini, J. J. (2000), *Atheism and Salvation*, New York: University Press.
- Pasquini, J. J. (2010), *The Existence of God*, New York: University Press.
- Pasquini, J. J. (2014), *Atheist Persona*, New York: University Press.
- Sartre, J. P. (1964), *The Words*, trans. Bernard Frechtman, New York: George Braziller.
- Spiegel, J. S. (2010), *The Making of an Atheist: How Immorality Leads to Unbelief*, Chicago: Moody Publishers.
- Taylor, Ch. (2007), *A Secular Age*, London: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Ventura, S. J. and C. A. Bachrach (2000), "Nonmaterial Childbearing in the United States, 1940-1999", *National Vital Statistics Reports*, vol. 48, no. 16, Retrieved from: <[http://www.cdc.gov/nchs/data/nvsr/nvsr48/nvs48\\_16.pdf](http://www.cdc.gov/nchs/data/nvsr/nvsr48/nvs48_16.pdf)>.
- Vitz, P. (1998), *Sigmund Freud's Christian Unconscious*, New York: Guilford Press.
- Vitz, P. (1999), *Faith of the Fatherless*, San Francisco: Ignatius Press.
- Vitz, P. (2011), "The Importance of Fatherhood", in: *Life, God, and Other Small Topics: Conversations from Socrates in the City*, E. Metaxas (ed.), Harper Collins Publishers.
- Wainwright, W. J. (1995), *Reason and the Heart: A Prolegomenon to a Critique of Passional Reason*, Ithaca and London: Cornell University Press.

